



فصل نهم  
بازدید از کربلا

# ماهی

شماره هشتاد و یکم  
فروردین ۱۴۰۰

# فهرست مطالب:

- ۳ حریم سکوت ..... صفحه
- ۴ صوت، حیات دهنده و برپای دارنده ... صفحه
- ۸ سِری وه کا ..... صفحه
- ۱۰ حماقت یا فضیلت ..... صفحه
- ۱۳ رازقهوه (تجربه شیدا) ..... صفحه
- ۱۶ نامه‌ای به خدا ..... صفحه
- ۱۷ روح ..... صفحه
- ۲۲ آن زمان که دردها می آیند ..... صفحه
- ۲۴ داستان غار هیمالیا (بخش چهارم) .... صفحه
- ۲۹ پیاله‌ای از شراب ناب ..... صفحه



# حریم سکوت

شما کم حرف هستید یا پر حرف؟

سکوت را دوست دارید یا از آن گریزانید؟

همیشه برای ما موقعیت‌های بسیاری برای سکوت پیش می‌آید، اما انسان به جای بهره‌گیری از آن، باز می‌خواهد به همان موقعیت پر حرفی خودش برگردد.

خصیصه‌ای که طبق کلام شریعت کی سوگماد، اگر کسی نباشد که با او صحبت کند با خودش حرف می‌زند.

شاید تجربه ذیل، زبانی گویا برای حریم سکوت نباشد اما می‌تواند موضوعی برای تجربه کردن باشد؛ چرا که هر تجربه، درس یا درس‌هایی ارزشمند برای ما دارد.

کلاً همیشه بیزار از پر حرفی بوده‌ام. در حقیقت باید بگویم که حرف زدن هم بلد نبودم، اما در یک بودن به ما می‌آموزد که این انرژی را چگونه به کار بگیریم و با پر حرفی مداوم اتلاف انرژی نکنیم. منظورم همان انرژی است که صرف گرداندن زبان سرخ و بر باد دادن سر سبز می‌شود.

طبق تمریناتی که اساتید اک در طول اعصار به شاگردانشان آموخته‌اند، بهره‌گیری از سکوت بوده است که برخی اوقات سفارش به این کرده‌اند و می‌کنند که به دامان طبیعت بروند، مراقبه کنند و گوش به سکوت طبیعت بسپارند. البته این مهم را نه تنها شاگردان اساتید و خود اساتید به آن آگاهند، بلکه بسیاری از مردم طبق هدایت تکوینی به اهمیت و راز و رمز سکوت کردن و گوش کردن به صدای خاموش طبیعت، پی برده‌اند.

اینجا ما نمی‌خواهیم در مورد بشر عادی بگویم، بلکه روی سخنم با شبیدایی است که بخشی از تمرینات معنوی او به این کار اختصاص دارد او باید در این تمرین خویش از دست‌رفته و فراموش شده‌اش را که همان بخش روحانی اش هست، باز یابد.

هرگاه او به این تجربه و درک در این تمرین رسید، می‌داند که حرمت حریم سکوت استادش را چگونه پاس بدارد.

فرقی نمی‌کند،

چه استاد؛

چه شبدا؛

هر دو در این سکوت معنوی در اتحاد با خویش روحانشان به سر می‌برند.



فستق زیزه کاکس  
ما هفت نامه  
ما هفت نامه

برکت باشد



# صوت حیات دهنده و برپایدارنده

صوت، مهم‌ترین نیروی حیات و تمامی کائنات است. اصل حیات از این نغمه الهی شکل گرفته است. در واقع صوت آگاهی خداست که سطوح مختلف جمادات و گیاهان و حیوانات و انسان در این آگاهی که همان صوت است، حیات دارند.

استاد مالاتی می‌گوید: «عناصر صوتی را می‌توانی در نحوه ارتباط آگاهی‌ات با محیط زندگی‌ات مورد بررسی قرار دهی، این عناصر صوتی به گونه‌ای عمل می‌کنند که هدایتگر مخلوقات متفاوت خدا هستند. ظاهراً پرندگان و برخی حیوانات به صورت بهتری با این عناصر صوتی ارتباط دارند؛ یک پرنده با شنیدن صدای بال‌هایش تشخیص می‌دهد، آماده پرواز است یا خیر. این مواردی است که بشر تا کنون نتوانسته است آن را کشف کند.»

شاید  
شاید



در شریعت پنجم صحیفه ۲۹ آمده است: «مرموزترین و در عین حال

شگفت‌انگیزترین صدای حق در بطن تارهای صوتی تمامی مخلوقات، چون چکاوکی نغمه سرایی می‌کند و آن ترانه‌سرای ابدی است، تأثیر شگفت‌آور آن به گونه‌ای است که از مجرای مخلوقات، هستی را حفظ و هدایت می‌کند، این روند را جاکاواهیستا می‌نامند. جاکاواهیستا در حنجره پرندگان و دلفین‌ها و سایر مخلوقات به صورت شگفت‌آوری مرتعش می‌شود، و این صوت منتشر شده که همان آگاهی خداوند است، موجب هدایت تکوینی همه روح‌ها در مراحل اولیه تکامل‌شان به سوی اوست. به عنوان مثال در مورد پیدایش تکلم، نیروی خیال در فضای وسیعی می‌تواند به پرواز درآید. می‌شود چنین گفت

که نخستین شکل تکلم و زبان گشودن انسان که می‌توان آن را اتصال با دیگران به وسیله علامات نامید، همچون فریاد عاشقانه یک حیوان به حیوانی دیگر بوده است. اگر این گونه باشد، پس باید عنوان شود که سرتاسر جنگل‌ها و بیشه‌ها و چمنزارها پر از لغاتی است که جانوران متعدد با یکدیگر به آن وسیله، سخن می‌گویند.



فریادهای اخبار و ترس، بانگی که با آن مادری بچه‌های خرد خود را می‌خواند، جیک‌جیک و زق‌زقی که با آن

فرازند  
بافت نام  
ما



# صوت حیات دهنده و برپایدارنده

حیوانی خوشحالی یا عشق خود را آشکار می سازد و صداهایی که حیوانات بر روی درختان بایکدیگر رد و بدل می کنند، همه، گویی برای آن است که حیوان، مواد و ملزومات را جمع آوری کند تا کلام عالی بشری از آن ساخته شود. به عنوان مثال دختر جوانی را در نزدیکی شهر شالون در فرانسه یافتند، که در جنگل با جانوران به سر می برد و هیچ لغتی جز زوزه و فریاد گوشخراش نمی دانست. اصوات زنده جنگلها در گوش ما که وارد مرحله تمدن شده ایم، هیچ گونه معنایی ندارند. مثل ما در این مورد مانند آن سگ فیلسوف است که در باره آقای خود، بر ژره، می گوید: «هر بانگی که از دهان من بیرون می آید، معنایی دارد، در صورتی که آن چه از دهان آقای من خارج می شود بی معنی است». ویتمن و گریک، دو دانشمند زیست شناس، میان صدای کبوتر و کارهای این پرنده روابط عجیبی پیدا کرده اند. زیست شناس دیگری به نام دوبون، از میان اصوات مرغ و کبوتر، دوازده صوت مختلف تشخیص می دهد. همین شخص در یافته است که سگها پانزده صوت و جانوران شاخدار بیست و دو صوت مختلف به کار می برند. گارنر در پرگویی تمام نشدنی بوزینگان لااقل بیست نوع صوت و تعداد زیادی اشاره پیدا کرده است. از همین اصوات و لغات حقیر است که پس از تکامل، سیصد کلمه تشکیل شد که با آن پاره ای از قبایل عقب افتاده، سخن می گویند و رفع احتیاج می کنند.

بدین ترتیب با اندکی مطالعه و تحقیق به نقش حیاتی صوت در زندگی همه مخلوقات با استناد به آثار و نوشتجات اک پی می بریم، چرا که راز قدرت نهفته اک، صوت یا ارتعاش صوتی، کلیدی بر معمای کیهان و آفرینندگی آن است. جریان صوتی، طبیعت خدا و پدیده های حیات را آن گونه که استادان اک در طی اعصار درک کرده اند آشکار می کند. صدایی که در قالب شکل به ارتعاش در می آید، هماهنگی کیهانی تمامی عناصر هستی را در کل کائنات میسر می سازد.

در همین صحیفه آمده است: «لمورینها و پولاراییها، صدای چکاوک الهی را می شنیدند که از وجودست نام



فکر زنده است  
ما هست نام



# صوت حیات دهنده و برپای دهنده

در حنجره و تارهای صوتی مخلوقات مرتعش می‌شود. آنها چنین صدایی را به فال نیک می‌گرفتند. سرخپوستان در صدای بوفالوها، عقاب‌ها، گرگ‌ها، آن ترانه الهی را می‌شنیدند. سیرین‌های دریایی آن را به صورت زیبایی، خنیاگری می‌کنند و در صدای امواج صدای آنان مرتعش می‌شود. وایکینگ‌ها در صدای زاغ‌ها و کلاغ‌ها آن را نشانه اودین می‌دانستند.

هم‌اکنون نیز مردمانی هستند که با الهام گرفتن از اصوات طبیعت با یکدیگر در ارتباطند؛ به‌طور مثال: سوت زدن برای مردم روستایی در ترکیه یک زبان حرفه‌ای و دقیق است. مردم این روستا سوت‌ها را هم با جزئیات آن می‌فهمند و با یکدیگر به وسیله آن حرف می‌زنند. در میان مردم روستای کوش یا روستای

پرندگان این طرز ارتباط به نام زبان پرندگان شناخته می‌شود و هر حرفی برای خودش سوت مخصوصش را دارد. بیشتر از چهارصد سال قبل چون خبری از تلفن همراه نبود و ساکنان این روستا در زمین‌های دامنه کوه کشاورزی می‌کردند، این زبان خاص را برای حرف زدن با دوستان و خانواده خود ساختند تا دیگر نیازی به فریاد کشیدن نباشد. این بحث را با پرداختن به آهنگ ادامه می‌دهیم که با صوت ارتباط دارد.

قدما پیش از پرداختن به هر مبحث دیگر در باب روح الهی، به مطالعه صوت می‌پرداختند. آیا می‌دانید نخستین نتهای موسیقی را از آواز پرندگان ساختند، بدین ترتیب موسیقی، نخستین هنری بود که پای به عرصه وجود نهاد. موسیقی، تنها شاخه‌ای از ترانه سوگماد یا هیو است و هیو زنده و در همه چیز موجود است. قدما بر اساس نوع تحقیق خود درباره روح الهی از تأخیر ارتعاشات در هنگام انکسار آگاه بودند. آنان این دانش را به صورت فرمول خاصی درآوردند که تا امروز حفظ شده است. این فرمول زمانی در موسیقی به کار گرفته می‌شد و ما امروزه آن را در گام معمولی اکتاو می‌بینیم. با بررسی دقیق متوجه



می‌شویم که تجلی قانون

فراز آواز  
با هم نام  
ما



# صوت حیات دهنده و برپای دهنده

هماهنگی در تمام انواع ارتعاشات منجمله نور، دما، شیمی و با سایر علوم مربوط به ارتعاشات جلوه گر می شود. گام هفت نت، فرمول عالم است که به حد مساعد دستگاه اصوات موسیقی، رنگ ها، سیارات، فلزات، اعداد، کیفیات، مصوت ها و نمادها مربوط می شود. اما هر یک ضد خود را نیز دارند.

لازم است این نکته به روشنی درک شود که برخلاف اینکه می گویند صوت نتیجه حرکت ارتعاشی است، در حقیقت علت نخستین است و همه پدیده های عالم از حرکت ارتعاشی ساخته شده اند که رکنی حیاتی در امر آفرینش نواحی مادی است. در عوالم تحتانی، جریانات صوتی گوناگونی از حرکاتی ارتعاشی سرچشمه می گیرند و وظیفه حمل امور



آفرینش را در جوانب بی شمار آن به عهده دارند. اما صوت اصلی یا جریان «روح الهی»، علت تمامی جنبش ها، نیروها و عناصر نور و صوت است. این عوامل زیرمجموعه «صوت» اصلی است و در دومین و سومین بخش اعظم کیهان، قدم به حیطة هستی می گذارند. آگاهی خداوند، از طریق صوت منتشر می شود و از این صوت و آگاهی است که اصوات دیگر منشعب می شوند. این صوت یا همان آگاهی خداوند در کل دارای دو طبیعت مهم است:

۱. حیات را شکل می دهد و به وجود می آورد؛

۲. محافظت کننده است.

تعلیم صوت آن چیزی نیست که در کلمات است، بلکه کلمات تنها معانی مختلفی از صوت را متجلی می کند و این تجلی در اذهان عمومی معانی متناقض و گوناگونی دارد که در تعریف معانی صوتی قاصر و کامل نیست. سری وه کا، ماهانتا استاد زنده اک، درباره صوت می گوید: «صوت جوهره آگاهی خداست. اشکال و پدیده ها، از نور هستند. حیات آنان از صوت است. صوت، بنیان گذار حیات است و نور، آگاهی به حیات را به ارمغان می آورد. صوت همان حیات ازلی است و نور، روشنی بخش آن است.»

در یک تعریف کلی اک ریشه و بنیان کل حیات است، او، آن، من، تو و شما. اک اینجاست، آنجاست، همه جاست. در تمامی جهات نفوذ می کند، شرق، غرب، جنوب، شمال، بالا و پایین، هرکجا و در تمامی فصول. همه هویت ها و بی هویت ها در اک هستی دارند. اک نماد فردیت، نور و صوت است. اک موسیقی طبقات بهشتی و نوری است که نورها را می آفریند. اک همه فرضیه هاست. آفریدگار، آفرینش و آفریده، همه و همه، تنها اک است.

برکت باشد

صفحه ۷

فراز آرت  
ماهنامه  
ماهنامه



# سفر آگاهی



به طور کلی با آمدن هر سفیر روحی، تغییرات زیادی ایجاد خواهد شد. غربالگری اک در سطح کارمیک این سیاره از بنیاد ریشه‌های کارمیک، بیدار خواهد شد.

لازم به ذکر است یک سفیر روح، نقش ناجی انسانها را ایفا نمی‌کند، چون انسان از دوران ساتیایوگا عصر طلایی تاکنون، به سمت قهقرای عصر کالی‌یوگا، که قدرت منفی در آن قوی‌تر می‌شود، تاخته‌است.

بنابراین یک سفیر روح را با رهبران سیاسی و اجتماعی اشتباه نگیرید

عملکرد سفیر روح در این سیاره، ورود و خروج، موج بازگشت ارواحی است که آمادگی تعالیم اک را بدست آورده‌اند و به ندرت در کارمای جمعی این سیاره دخالت می‌کند.

ورود آگاهی یک سفیر روح به علت آگاهی کیهانی که دارد و قوی بودن ارتعاشات آگاهی، به صورت خودکار، بانقض کارمیک این سیاره برخورد می‌کند.

به همین خاطر است که بلایای طبیعی، جنگ‌ها، مریضی‌ها و خرابی‌ها به بار می‌آید.

این ورود آگاهی، چرخه مشخصی ندارد، اما به محض تثبیت آگاهی سفیر روح از لحاظ نبض کارما، بلایای طبیعی به صورت ریتم اولیه و مسیر طبیعی کارما، باز می‌گردد.

جنگ شر و خیر در این سیاره تا آخر عمر این سیاره ادامه دارد به همین خاطر است که استادان اک به این سیاره، سیاره جنگ می‌گویند.

هدف اصلی سفیر روح تحقیق درباره ارواح مستعد است.

او در این درهمی و برهمی، روح‌هایی را که آماده تعالیم اک هستند پرورش می‌دهد تا از چرخه کارمیک این سیاره، رها شوند.



به طور مثال یک واصل حلقه دوم بعد از انتقال یا (مرگ) دیگر به زمین باز نمی‌گردد. او می‌تواند بعد از انتقال در جهان اثیری مسیر رشد را ادامه دهد.

ما همت نام  
است یزید اکبر است





# سری وه کا



چیزی که ما در این سیاره شاهد هستیم، بر اثر کارمای انسان‌ها شکل گرفته است.

این کارما، توسط تک تک انسان‌ها در این سیاره، وضع کنونی را ایجاد کرده است.

بشر به طور کلی، موجودی زمینی و وابسته به زمین است و تمامی نیازهای روانی، اقتصادی، معنوی و غیره را تنها در زمین باور دارد که بتواند بدست آورد.

به همین خاطر، فشار این وابستگی او، تبدیل به یک کارمای بزرگ سیاره‌ای می‌شود.

اوضاع جهان در این عصر گویای همین است.

به قول سری وه کا، این عصر، عصر تظاهر است.

اگر خوب دقت کنید، معنویت‌ها، سیاست‌ها، اقتصاد و روان انسان‌ها، از طریق نوعی تظاهر مهندسی شده، در حال اجراست و کسی برای هم‌نوعش ارزشی قائل نیست.

عشق در این سیاره بی معنی است. بلوک غرب تنها به فکر آرامش مردمان و حکومت‌های خودشان هستند. روزی صدها نفر شاید هزاران نفر بر اثر فقر و جنگ و سیاست کشته می‌شوند.

انسان‌ها نسبت به هم بی تفاوت‌تر از قبل هستند. در مقابل چنین عملکردی، کارما بی تفاوت نیست.

وضعیت جهانی که اکنون پیش می‌آید: کرونا، جنگ، دیکتاتوری، دروغ‌های سیاسیون، اقتصاد فلج شده جهان، نابودی منابع طبیعی و محیط زیست و هزاران اتفاق دیگر... در این درهمی و برهمی، سفیر روح می‌آید تا تعادلی در کارمای سیاره‌ای ایجاد کند و روح‌های آماده را صعود دهد.

برگشت

بزرگترین فتنه از کتابت

مِنْ اقْبَاتِی، بِنِ وَهْ کَا

ماهی ماهی  
ماهی ماهی



# حماقت یا فضیلت



در دورانی که مقارن با عصر طلایی بود، فقط غول‌های عظیم معنوی قدم به سطح جهان‌های سیاره‌ای می‌گذاشتند. زمین در حقیقت یک بهشت بود، زیرا تمامی مخلوقات قادر بودند بقاء خویش را از این سیاره پر نعمت تأمین کنند. پهنه گیتی مملو از وجودهایی بود که معصوم و مبری از شرارت و تیرگی‌ها بودند و شغف در حد اعلائی خود جاری بود. حقیقت و عدالت محض حاکم بود. هیچ ردی از قوانین اجتماعی یا حتی دادگاهی برای محاکمه یا ترساندن انسان‌ها نبود، زیرا همگان در پرتو حق عمل می‌کردند و حقیقت در قلب آنها نگاشته شده بود. جنگل‌ها همچنان بکر و دست نخورده بودند، چون احتیاجی به بریدن الوار برای ساخت کاشانه و کشتی‌ها نبود و نیازی هم برای بناکردن برج و بارو در اطراف شهرها احساس نمی‌شد. همه چیز در آرامش و سکون بود و انسان در هماهنگی تام با طبیعت و کل مخلوقات زندگی می‌کرد. آرزو و میل به آرامش و عشق در کامل‌ترین شکل خود، در خلال دوره طلایی در انسان ریشه می‌گیرد، انسان این سودا را از طریق نیروهای روح به خاطر می‌آورد و به همین دلیل پیوسته جویای صلح، آرامش و عشق در این سیاره است.



استادان بورچاگون در دوران عصر طلایی می‌زیسته‌اند و تعالیم‌اک را آموزش می‌دادند، آنها خود را حائلی بین روح و استاد درون قرار نمی‌دادند، بلکه تعالیم آنان بر پایه ارتباط مستقیم و بدون واسطه روح با استاد درون بود. استادان باستانی به ندرت به کتابت و ثبت مفاهیم می‌پرداختند. به این دلیل که هیچ یک از پیروانشان فن خواندن و نوشتن را نمی‌دانستند. هنگامی که یک فرد را به حلقه‌های الهی پذیرش می‌دادند، آن گاه به پرورش نفر بعدی مبادرت می‌کردند. آنان هیچ کدام از این ساز و دهل‌ها و تعلیمات جمعی را که امروزه در تشکیلات سازمان‌یافته مذاهب می‌بینید، به کار نمی‌گرفتند. گفتار و پندار و حقیقت در بالاترین مقام در افکار مردمان این عصر، فروزان بود. طرز فکری کاملاً متفاوت از دنیای مدرن امروزی در میان آنها حاکم بود. اصلی که می‌گفت: «سیرت و رفتار، برخاسته از عالم درون است».

تا اینکه کم‌کم تعالیم آنها توسط عده‌ای رو به تحریف رفت و استادان بورچاگون از آگاهی انسانی فاصله گرفتند. از دل این تعالیم فرزنانگانی برخاستند. اما آنها نیز توسط یاغیان مستبد و دیکتاتورهای بیرون رانده شدند. این حکام که خود را انسان‌هایی عاقل و فرزانه معرفی می‌کردند، با اتکاء بر معنویت تحریف شده، توده‌ها را کنترل می‌کردند و از همین تاریخ بود که مذاهب شکل گرفتند. هر چه بیشتر در روند علت پیدایش مذاهب وقت صرف کنید، بیشتر به این واقعیت پی می‌برید که حماقت، فضیلت حاکم است. توده‌های مردم همیشه مایلند یک نفر



مسئولیت مواظبت از آنان را به عهده گیرد. این فقدان قابلیت خوداستقلالی نتیجه نیاز به یک مظهر پدری است. بدین علت است که بشر در جستجوی یک مقام الهی مذكر می‌باشد

فلسفه زندگی  
باشنامه



# حماقت یا فضیلت



و پس از آن هم نیاز به مقام خدایی مؤنث به میان می‌آید که عنوان الههٔ مادر را به خود می‌گیرد. این اساس و راز ادیان است. احتیاج به یک مقام متعال پدری و یک مادر - خدا تا خدمات و ستایش خود را در قالب نیایش به آنان تقدیم کنند.

بانیان مذاهب، این نیاز توده‌ها را در نخستین روزهای تاریخ زمین کشف کردند و قبایل بدوی را ترغیب نمودند تا احکام را اطاعت کنند و الگوها، مراسم و تشریفات معینی به جا آورند. اگر مذاهب را به قدر کافی بشناسید، برایتان مسجل می‌شود که احکام و قوانین مربوط به هر گروه خاصی در خود دو تأثیر مثبت و منفی را پیشنهاد می‌کند، به این معنی که اگر از آنچه تشکیلات مذهبی مقرر می‌کند تابعیت کنید، قول پاداش می‌گیرید. ولیکن در صورت غفلت از مقررات و احکام مجازات خواهید شد. این گونه است که پایه و اساس ادیان ریشه در یک وجدان اجتماعی دارد، گاستی اورته‌گا سیاستمدار و فیلسوف اسپانیایی در یکی از کتاب‌هایش می‌نویسد: «طبیعت بشر او را وادار می‌کند در جستجوی مقام و اعتباری برتر باشد، اگر او توانست خود به تنهایی آن را پیدا کند، انسانی برتر است، وگرنه از متن توده است و می‌باید اعتبار را از مقامی بالاتر از خود دریافت کند. افراد برای بودن در یک جامعه باید خواست‌هایشان را با هم تطبیق دهند، نوعی حد متعادل باید حاکم باشد، آنهایی که افسار درون را گم می‌کنند مجبورند بیرون از خود آن را بیابند و اطاعتش کنند. آنها به قشون تبدیل می‌شوند و مقام برتری باید آنها را رهبری کند. هنگامی که ارزش‌های شخص از درون حفاظتش نکنند، در مقابل فشارهای اجتماع دفاعی ندارد. این دقیقاً فقدان ارزش‌هاست که انسان متکی به درون قرن نوزدهم را به بشر مکانیکی بیرون‌گرای امروزه بدل ساخته است.»

هیچ کس در سراسر این جهان‌ها نمی‌داند که مقام حقیقت چیست؟ درکی از آن ندارد و از آنجا که همه نیاز دارند اتکاء به موضع قدرتی داشته باشند، هر طبقه‌ای برای خود خدائی وضع کرده است که از متخلیه ساکنین آنها سرهم‌بندی شده و طی اعصار در مقام پروردگاری پذیرفته شده است. به عنوان مثال نمونه‌های خدایانی که در جهان مادی به سر می‌بردند، قابل استناد است؛ مثلاً خدایان یونانی مانند زئوس، هرمس و گروهی از خدایان المپیایی که در آن زمان بر جهان زمینی فرمانروایی می‌کردند. آنها تا زمانی که یونانیان بدان‌ها اعتقاد می‌ورزیدند، وجود داشتند، اما هنگامی که پولس رسول از تلیق یک یهودیت



فرسوده و یک مسیحیت سردرگم، یهودیت نوینی را بازسازی نمود که در تاریخ به نام مسیحیت درج شد و در آن عیسی به عنوان خدا و ناجی جهان معرفی شد، سایر خدایان مُردند و از صحنهٔ تاریخ بشر محو شدند. او توانست تصویری را که یونانیان و رومی‌ها طی اعصار متمادی در ذهن خویش نگاه داشته بودند، بشکند و تصویر دیگری را که از پندار خودش تولد یافته بود، تأسیس کند و برای مردم جهان غرب باقی بگذارد. او مذهبی را مؤعظه می‌کرد که اندکی از هر چیز را در خود داشت، گوشه‌ای از هندو و پاره‌ای از یونان و میترا، تعالیم رومی‌ها و ...

تا این که همه تبدیل به یک دین جدید و واحد به نام مسیحیت شد. به این ترتیب است که همهٔ ادیان از طریق قدرت تصور پیروانشان تأسیس می‌شوند. روحانیت این تصور را اختراع

شیرین طبع  
باشنامه



# حماقت یا فضیلت



می کند و آن قدر در مقابل مردم نگاه می دارد تا قبولش کنند و نیایش آن را بپذیرند. شعارهای خوش آهنگی که پیروان مذاهب زمینی موعظه می کنند، بعید است که حتی یکی از آنها در خدمت علت درست و به حق قرار گیرد، بنابراین به این نتیجه می رسیم که این فکر ارواح است که در جهان های تحتانی حاکمیت دارد، اما آیا صاحب منصبان ادیان و مذاهب توانسته اند فقط بر مبنای آنچه خودشان اخلاقیات می نامند، ایده آل هایی را تأسیس کنند و آنها را تا جایگاه مقدسات با ارزش نمایش دهند؟



هر کسی می تواند بنیان گذار یک تیره، فرقه یا مذهب باشد، مشروط بر این که از انرژی لازم اعتقاد بالاتر دید و دانش این که قدرت ذهن در جهان های پایین به چه روش هایی عمل می کند، برخوردار باشد. رهایی از وجدان اجتماعی برای روح معجزه آساست؛ مثلاً رمز بقاء در کالبد انسانی را بر او فاش می سازد. در صورتی که یک استاد حقیقی اعتباری برای

فضائل اجتماعی و اخلاقیات این جهان قائل نیست، یعنی همان چیزهایی که کشیش ها و روحانیت به عنوان اساس تقدس و تقوی علم کرده اند. ادیان اصولی بر اساس خاطرات عصر طلایی بنا شده اند. این ادیان غافلند که حیات در جهان های پایین موقت است و روح نهایتاً بندهای خود را می گشاید و به سوی طبقات بالاتر صعود می کند و واصل قلمرو خدایی می شود.

برکت باشد

فلسفه زندگی  
ماهی نامه  
ماهی

# تجربہ شبدا برائے قہوہ



در ابتدا باید بگویم که من عاشق قهوه هستم. از ترک و فرانسه و اسپرسو گرفته تا ترکیباتی مانند لاتو و کاپوچینو و ... یکی از کارهای مورد علاقه من این است که بعد از ظهرها مقداری دانه قهوه را با آسیاب دستی خرد کنم و آن را دم و همراه با یک تکه بیسکویت یا شیرینی میل کنم. حتی روی همکارانم را که عادت به نوشیدن قهوه فوری داشتند هم تأثیر گذاشتم و الآن آنها نیز از قهوه دم کرده استفاده می کنند و همیشه در واحد ما بوی قهوه تازه دم کرده می آید.

خوب بعد از این مقدمه، نوبت به اصل داستان می رسد. چند وقتی بود که در مورد وصل هایم سوالاتی برایم پیش آمده بود که من بعد از این سال هایی که در یک بودم در وصل چندم هستم؟ در یکی از کارگاه ها بود که معلم کمال روشی را برای تشخیص وصل به شبداها آموختند. برای این کار شبدا کافی است به یک رستوران یا کافی شاپ بروی، سپس ساعتی را با خود و استاد درون خلوت کند. در این مدت به هر آنچه در اطرافش اتفاق می افتد توجه کند و با این روش وصل برایش قرائت خواهد شد. این روش امتحان شده بود و من هم تصمیم گرفتم آن را انجام بدهم.



خوب اولین مشکل، پیدا کردن کافی شاپ بود. مدتی می شد که به کافی شاپ نرفته بودم. پس با کمی پرس و جو یک کافی شاپ را انتخاب کردم و پس از ساعت کاری به آنجا رفتم. در طول مدتی که آنجا بودم همه چیز را یادداشت کردم. از رنگ و ابعاد میز و صندلی گرفته تا نام و شعر آهنگی که در آن مکان پخش می شد. حتی پیچ های میز بغلی و ... حدود یک ساعتی نشستم ولی چیز زیادی دستگیرم نشد. وقتی به خانه رسیدم، یادداشت هایم را مرور کردم و به یک عدد یازده بزرگ رسیدم.



حدود دو هفته بعد بود که دوباره تصمیم گرفتم که همان روش را امتحان کنم، این بار در یک کافی شاپ دیگر. آخر از قدیم گفته اند از این کافی شاپ به اون کافی شاپ فرجه! این بار هم مثل دفعه قبل. همان عدد یازده را در فردای آن روز در یادداشت ها یافتم. باز هم ناامید نشدم و چند هفته بعد، برای بار سوم راهی شدم. داخل کافی شاپ بودم که چشمم به دیوار روبه رویم افتاد. روی دیوار یک ساعت بسیار بزرگ نقاشی شده بود و دو عقربه هم داشت که معلوم بود با دست جابه جا می شوند. خب، حدس بزنید ساعت دیواری گول پیکر چه عددی را نشان می داد؟ ساعت یازده. این بار استاد

# تجربہ شدہ برائے قہو



درون عدد یازده را آن قدر بزرگ نشان داده بود که حسابی شیر فهم بشوم.

پس از بار سوم تقریباً ناامید شده بود که با یکی از همکارانم با نام امید صحبت کردم. او هم عاشق قهوه هست و بحث ما هم راجب به همین نوشیدنی دلچسب بود. همکارم می گفت که قهوه بسیار خوبی را می شناسد، البته قیمتش سه برابر قیمت دانه قهوه ای بود که من مصرف می کردم. من در گفته هایش کمی تردید داشتم و این نکته را به او گفتم. همکارم هم پاسخ داد: دکاری ندارد، یک سر به فلان کافی شاپ که نزدیک شرکت هست بزن و یک فنجان را همان جا امتحان کن. در آنجا همان قهوه سرو می شود. همان لحظه فهمیدم که این استاد درون است که با من صحبت می کند. من هم که بچه حرف گوش کنی هستم، همان روز بعد از ساعت کاری راهی آنجا شدم.

این بار هم مثل دفعات قبل همه چیز را به دقت یادداشت کردم. خبری نشد، البته حق با همکارم بود و آن قهوه واقعاً متفاوت و عالی بود. بعد از ساعتی راهی صندوق شدم. صندوق دار از من پرسید که آیا اولین بار هست که به کافی شاپ زنجیره ای آنها می روم و من گفتم: ببله. او هم یک کارت کوچک به من داد که روی آن نه دایره کوچک کشیده شده بود و زیر آن نوشته شده بود: Free. ایشان به من توضیح دادند که هر بار که یک نوشیدنی قهوه در یکی از کافی شاپ های زنجیره ای آنها بنوشم، یکی از این دایره ها را مهر می زنند. بعد با پر شدن هر نه دایره می توانم از قسمت Free استفاده کنم و یک نوشیدنی مجانی قهوه دریافت کنم.



به قول معلم کمال، تکه آخر پازل را دریافت کرده بودم و باید طبق عدد نه سکوت می کردم. از این ماجرا حتی به ایشان هم چیزی نگفتم. آزمون ها طبق عدد یازده آمدند و بعد از چند ماه در کمال تعجب، فهمیدم که وصل پنجم را دریافت کرده ام و باید خودم را آماده مراسم بیرونی این وصل کنم. از حال و روزم نگویم که آن روزها حالم به هشیاران و عاقلان نمی رفت. فردای روز مراسم وصل بیرونی ام بود که در شرکت و محل کارم بودم که بوی خوش قهوه بلند شد و مشامم را نوازش کرد. ناگهان چیزی در ذهنم جرقه زد؛

یا فتم.

مثل فنر از روی صندلی بلند شدم و شروع به راه رفتن کردم. باورم نمی شد. نکته ای را که در این همه مدت درست جلوی چشمانم بود ولی نفهمیده بودم. در هر بار که من به یک کافی شاپ می رفتم، یکی از وصل ها به من قرائت شده بود. به ترتیب از یک تا چهار و دقیقاً فردای وصل پنجم بود که این را متوجه شدم.

فکر بزرگ  
باشم نام



# تجربہ شدہ برائے قہور



انگار پردہ‌ای فرو افتاد و همه چیز نمایان شد. البته باید بگویم که چوب پرده‌اش محکم توی سرم خورد، چون تا مدتی گیج بودم. در یک لحظه تمام حرف‌های معلم کمال جلوی چشم آمد که می‌گفتند هر وصلی یک نشانه بیرونی بسیار واضح دارد. بله داشت. همه را به یک باره یافتم. هر کدام یک از آنها از یکم تا چهارم، دوباره برآیم در یکی از کافی‌شاپ‌ها قرائت شده بود که شامل زمان انجام آن وصل نیز می‌شد. این نشانه‌ها، بیرونی و آنقدر واضح بودند که باورم



نمی‌شد که تا این لحظه آنها را ندیده بودم. البته نشانه وصل پنجم هم قبل از این وصل آمده بود که خودش داستانی دیگر دارد.

معلم کمال همیشه می‌گفت که در اک باشید، به اک خدمت کنید و نگران وصل‌هایتان نباشید. آنها را به موقع دریافت خواهید کرد. البته مدت زیادی از آن تاریخ می‌گذرد و در حال حاضر اعضای موسسه بنیاد بنی فرزندان اک تحت نظر ایشان و انجمن رهبری برگ سبز، وصل‌هایشان را به موقع و به صورت بیرونی هم دریافت می‌کنند و دیگر نگران این موضوع نیستند. همه باید قدردان اک و استاد درون باشیم که چنین موقعیتی را در اختیار ما قرار داده است.

برکت باشد

فست زید اک  
باشتم نام  
ما



# Dear God نامه‌ای به خدا



در نامه‌ای به خدا به او گفتم:

نمی‌دانم خدا چیست؟

و تو که برایت می‌نویسم اما خدا می‌دانند

به من نشان ده خدایت را اگر خدایی

به من بگو چگونه‌ای و کجایی؟

سال‌ها گذشت پاسخی نیامد

یک روز نامه‌ای به دستم رسید که پیک

آن باد بود و نوشته‌های آن

آهنگی موزون بود

که تنها گوش‌های قلبم آن را می‌شنید

در آن نامه خدا پاسخ داد:

من هستم که تو

تو همانی که

عشق باشد

فکر نزدیک  
باشم که  
ما

صفحه ۱۶





# روح



در این سری مقالات که از این شماره نشریه آغاز می‌شود، سعی داریم به بررسی ماهیت و کیفیات روح و تفاوت آن با سایر چیزهایی که به اشتباه روح تلقی شده‌اند، پردازیم.



اگر ما بخواهیم در دانش بشری و علوم درباره روح تحقیق کنیم، به تعاریف مختلفی برمی‌خوریم. مذاهب، روشنفکران، ماتریالیست‌ها و... هر کدام تعریفی از روح دارند. گروهی به طور کلی وجود روح را رد می‌کنند و دسته‌ای نیز تعریفی درباره‌اش دارند.

اما اگر بخواهیم اصل و منشأ روح را بدانیم، باید گفت که باید کلمه روح من و روح تو و دیگری را به کنار گذاشت. پس این سؤال مطرح می‌شود که روح چیست؟ روح، آگاهی خداوند است که به من، شما، طبیعت و آفرینش معنا و حیات می‌دهد.

پس روح آگاهی خداوند است ولی حتی خود خداوند هم روح نیست. به عنوان مثال می‌توان یک شاعر یا نویسنده را در نظر گرفت. شاعر شعر می‌گوید و ما فقط شعرش را می‌بینیم که همراه با معانی نهفته در آن است، یا از یک نویسنده فقط کتابش را می‌بینیم. اما آیا خود نویسنده یا شاعر را هم می‌بینیم؟ آیا با او زندگی کرده‌ایم؟ می‌دانیم که او کیست؟ این گونه است که می‌گوییم خدا روح نیست، بلکه روح، آگاهی خداست و خداوند این آگاهی را طبق مکاشفات استادانِ اک، از طریق دو جنبه از خودش منتشر می‌کند؛ نور و صوت که به آن جوهره حیات هم می‌گویند. این صوت و نور است که آگاهی خدا را منتشر می‌کند.

معنا، زبان، دیدگاه، بینش، کیفیت و ویژگی‌های الهی، توسط این امواج که همانند امواج رادیویی هستند، در کل هستی ارسال می‌شود و این امواج پژواک می‌کنند. جهان‌های معنوی از این امواج که حیات دهنده هست، به وجود می‌آیند و جهان‌های تحتانی هم شکل می‌گیرند. ملائک، فرشته‌ها، بهشت، جهنم، برزخ و هر آنچه در جهان‌های تحتانی وجود دارد، شکل می‌گیرد و در طبقات پایین مانند طبقه فیزیکی است که آفرینش تبدیل به من و شما و این کالبدها می‌گردد. این کالبد شامل انسان، حیوان، آسمان، درختان، کوه و... از آن روح الهی است. ما و همه چیز هر کدام جزئی از این روح الهی هستیم.



فصل نهم  
روح الهی



# روح



روح الهی فقط یکی است و ما از آن در جهان‌های پایین تکثیر شده‌ایم. این طبیعت روح الهی است. هنگامی که آگاهی الهی از طبقه روح وارد جهان‌های پایین و تحتانی می‌شود، تکثیر یا تجزیه شده و در این وضعیت به دو بخش مثبت یا منفی تبدیل می‌شود. در اینجا است که قانون کارما (قانون علت و معلول) شکل می‌گیرد.

روح دارای یک منشأ اصلی است و آن منشأ، خدایی است. وقتی از این منظر و دیدگاه به روح نگاه کنیم من، شما، او و آنها، همه یکی هستیم. در حقیقت هر کدام از ما بازتابی از آگاهی الهی برای یکدیگر هستیم و فرقی نمی‌کند که کافر یا مسلمان باشیم. این مسئله هیچ دین، هیچ طرز تفکر و هیچ نوع علمی را نمی‌شناسد، بلکه تمامی ادیان، تمامی طرز تفکرها و مکاتب، حال چه خوب و چه بد از آن متجلی می‌شوند.

سری پولس رسول که یکی از استادان اک هستند، می‌گویند: «هر آنچه مورد نکوهش واقع گردد از نور متجلی شده، لاجرم هر آنچه به تجلی درآید به ناچار نور است.»



کافی است به اوضاع نابسامان این سیاره نگاه کنیم، به این درهم و برهمی و وضع آشفته‌ای که در روی زمین وجود دارد از چیست؟ نبض اک که همان آگاهی خدایی باشد و نبض کارماست. در این اقیانوس عظیم آگاهی خدا، ما به عنوان ارواح جزئی تکثیر شده، همانند اتم هستیم؛ اتم‌هایی که در حال جنبش و در جهش هستند.

ما مثل جوی‌های آبی هستیم که با هم جمع می‌شوند و یک رودخانه را تشکیل می‌دهند و آن رودخانه به سمت اقیانوس می‌رود. بدین گونه است که ما حیات داریم و سعی داریم که در مسیر اصلی رودخانه حرکت کنیم. ما مثل قطرات باران هستیم که وقتی می‌بارد و در یک جا جمع می‌شود، یک جویبار را به وجود می‌آورد. در کوهستان‌ها جاری و به سوی رودخانه می‌رود. هر کدام از ما، یک دانه از این قطرات باران هستیم.

به همین دلیل است که هیچ کس بدون روح الهی نمی‌تواند حیات داشته باشد و این یک اصل است. تعریف اصلی روح همین است. هزاران فیلم درباره روح ساخته‌اند، اما روح آن شبی نیست که در آن فیلم‌ها می‌بینیم که باعث ترس انسان‌ها می‌شود. آن شبی فقط کالبد آن هست. آن کالبدی که مشاهده می‌گردد، روح نیست؛ روحی که دارای ویژگی‌های الهی است.

فلسفه زندگی  
با شمسنامه



# روح



اما پس این ترس به خاطر چیست؟ ترس ما به خاطر این است که نمی‌توانیم روح را ببینیم و به آن تعریف شبح‌وار اکتفا می‌کنیم. وقتی که ما در وضعیت سفر روح هستیم، می‌توانیم آن کالبد را مشاهده کنیم که به آن کالبد اثیری می‌گویند. کالبد اثیری تنها برای تجربه روح است. روح آن اشباح و تعاریف ترسناک و عجیب و غریبی که ماوراءالطبیعه و علوم دیگر در موردش صحبت می‌کنند، نیست. روح شراره الهی است. جوهره الهی است. روح صدای خدا است که با تک‌تک ما و تک‌تک مخلوقاتش

حتی عناصر، اتم‌ها، گیاهان و حیوانات در حال ارتباط است. روح دو کار اصلی دارد؛ حیات و محافظت از این حیات. این نوع محافظت با مرگ کالبد فیزیکی از بین نمی‌رود. مرگ فقط یک دروازه است. جسم همانند یک باطری می‌ماند. باطری که تمام شد، روح از آن بیرون می‌آید و وارد یک کالبد دیگر می‌شود و مرگ در این جا فقط به عنوان یک دروازه عمل می‌کند. حیات همیشه ادامه دارد. از ما محافظت می‌شود. مرگ برای جسم است. این مرگ آگاهی نیست. چیزی به اسم مرگ آگاهی روح وجود ندارد.

اما روح فردی چیست؟ هر کدام از ما یک روح فردی هستیم. از این منظر در اینجا است که خداوند در جهان‌های پایین به خودش فردیت گرفته است و از چشم‌های من، شما را نگاه می‌کند. از چشم‌های شما به من می‌نگرد. با گوش‌های شما می‌شنود و با زبان شما حرف می‌زند. تعاریفی که از خدا در مکاتب دیگر شده است، ناقص است. مکاتب و ادیان از الگوهای ذهنی خودشان برای خدا شخصیت قائل شده اند و برای خداوند شخصیت ساخته‌اند.

در یکی از صحیفه‌های شریعت پنجم آمده است که خداوند خودش را نفی کرده است تا بتواند از مخلوقاتش محافظت کند. او برای محافظت از ما به چهره و صورتش نقاب زده است و کمتر کسی هم می‌تواند این نقاب را ببیند.

روح دارای سه ویژگی عظیم الهی می‌باشد:

عشق الهی؛

قدرت الهی؛

خرد الهی.



فصل نهم  
با عشق الهی  
به



# روح



این ویژگی‌ها متعلق به خدا است و خداوند آنها را از طریق آگاهی‌اش که همان روح است، منتشر می‌کند؛ یعنی خداوند هنگام انتشار آگاهی‌اش به این سه وضعیت و در این سه ویژگی، خودش را متجلی می‌کند. البته در اصل خود خداوند دارای این سه ویژگی نیست، بلکه روح الهی و آگاهی او دارای این سه وضعیت می‌باشد.

خداوند از طریق قدرت و خرد آگاهی خود را منتشر نمی‌کند، بلکه آگاهی‌اش را ابتدا از طریق عشقی که دارد، انتشار می‌دهد و در حقیقت اصل آگاهی خداوند در عشق است. من، شما، دیگران، حیوانات، فرشته‌ها و حتی منفورترین شخصی که می‌شناسید، شامل این عشق الهی هست. چون خداوند مثل من و شما فکر نمی‌کند. او در حقیقت اصلاً فکر نمی‌کند بلکه خداوند همیشه و بی‌محابا این عشق را جاری می‌کند، بنابراین اگر قدرتی و خردی به وجود بیاید از این خرد و قدرت عشق است.



بنابراین روح یا همان آگاهی خدا که من، تو و همه مخلوقات را به وجود آورده است، قدرتش را از عشق الهی می‌گیرد. البته این عشق می‌تواند صورت‌های مثبت و منفی هم داشته باشد، زیرا تفاوت زیادی با عشق انسانی دارد. این عشقی بدون توقع است. عشقی که هیچ مانعی نمی‌تواند جلودارش باشد. آن عشق همهٔ موانع را در هم می‌شکند و آن قدر عمیق و آتشین است که استادانِ اک به آن آتش مقدس می‌گویند.

ما ساکن سیارهٔ زمین هستیم و همهٔ ما منفی‌ترین شرایط را در این سیاره می‌بینیم ولی این شرایط منفی حاکم در این سیاره نیز از عشق الهی به وجود آمده است. همان گونه که مثبت‌ترین شرایط هم از عشق الهی است. بدترین حالات زندگی هم از عشق الهی هست، چون دارد جا پیدا می‌کند و چیزی نمی‌تواند مانع آن بشود. عشق به شکل منفی هم خودش را متجلی می‌کند زیرا عشق الهی عظیم‌تر از کارما است. کارما در مرتبه‌های دوم و سوم آن است. عشق الهی عظیم‌تر از مایا است، عظیم‌تر از توهم است. این عشق پرده‌های توهم را هم پاره می‌کند.

حال سؤال اینجاست که این عشق در کجا یافت می‌شود؟ آیا در ذهن است؟

خیر، ذهن فقط آن را برای ما تبدیل می‌کند. حتی وقتی بزرگ‌ترین ماجراهای عشقی دنیا را در نظر بگیریم، می‌بینیم که فقط یک تجلی است، تنها یک نمود کوچک است. پس عشق الهی کجاست؟ عشق الهی فقط در قلب وجود دارد و در درون ما و ما نباید جای دیگر به دنبالش بگردیم.

هنگامی که بی‌محابا به کسی عشق ورزیدیم، حال چه به یک انسان یا به یک حیوان و حتی به یک گیاه و طبیعت، در آن لحظه اگر عشق ما به درون آنها راه پیدا کند و

فکر بزرگوار است  
با عشق ما  
ما



# عشق



جذبشان شد، آن عشق تبدیل به عشق الهی می شود. آن عشق در قلب ما است، اما اگر عشقی را جاری کردیم و به دیوار برخورد کرد، باید آن را قطع کنیم. آن شخص، حیوان، پدیده و... ظرفیت این عشق را ندارد و نباید آن را ادامه داد. این یکی از قوانین عشق است و همه می توانیم آن را امتحان و تجربه کنیم.



استاد بازار تارزیان می کنند که این درست است که ما باید عشق بورزیم ولی اگر کسی ارزش عشقت را ندانست، خودت را کنار بکش. پس اگر دیدیم که هر چه عشق می ورزیم، باز خوردی دریافت نمی کنیم، باید خودمان را عقب بکشیم. این یک ملاک تشخیص است. در برخورد با چنین مواردی و عشق های انسانی یا روانی که

در جوامع وجود دارد، باید عقب نشینی کرد چون ماندن در آن برای قلب و درون ما ضرر دارد. ما باید به اندازه ظرفیت اشخاص به آنها عشق بدهیم، نه بیشتر، چون برای آگاهی ما و حتی برای زندگی ما هم ضرر دارد.

عشق الهی هم همین گونه است زیرا که این عشق دارای دو کیفیت دیگر هم می باشد: قدرت و خرد. یک خردمند همیشه در تعادل زندگی می کند. کسانی که نمی دانند عشقشان را چگونه جاری کنند و طرف مقابل ایشان حالا هر که یا هر چه که هست توانایی جذب این عشق را ندارد، دچار صدمه می شوند؛ یعنی آن شخص قدرت و خردش را از دست می دهد، چشم هایش کور می شود و به یک قربانی بدل می شود. چیزی که احتمالاً خیلی از ما آن را تجربه کرده ایم. در آن شکل، آن دیگر عشق نیست بلکه وابستگی است.

برکت باشد

فصل نهم  
با عشق سلام  
ما



# آن زمان که در دهنم میزند



همه چیز از بین رفته بود. صحرای سوزان خدا، مرا با خود می برد.

بعد از سه روز توانستم پنج دقیقه وقت تلفن بخرم تا با مادرم صحبت کنم. آخرین مکالمات من با او بود.

مادرم گوشی را برداشت و با شنیدن صدایم، بغض گلویش را گرفت و گفت: پسرم کجایی؟ او نمی دانست به خاطر اک در زندان هستم. گفتم: اصفهانم، تو شرکت نرسیدم تماس بگیرم.

او همیشه همه چیز را می دانست. از نوع صدایم فهمید حقیقت را به او نمی گویم.

مقداری مکث کرد و گفت: جات خوبه؟

گفتم: آره دایه (مادر).

گفت: چه وقت می آیی بینم؟

گفتم: به زودی.



گفت: برادرانت نمی گویند کجایی. راستش را بگو.

گفتم: نگران نباش، من خوبم.

بعد از مقداری نصیحت، گفت: منتظرم بیایی بینم.

آخرین جملات مادرم...

گوشی را گذاشتم. چند ماه گذشت هر چقدر تماس می گرفتم، مادرم گوشی را بر نمی داشت.



به برادرم زنگ زدم، گفتم: مادر کجاست؟

برادرم گفت: در مسافرت است.

یک ماه بعد دوباره تماس گرفتم.



# آن زمان که در دلم می‌سوزید



سه ماه از آخرین مکالمه ما گذشته بود.

این بار برادرم با صدای گریان گفت: «کمال، مادر فوت نمود».

آنها سه ماه انتقال او را از من پنهان کردند. فهمیدم آن روز آخرین روزهای زندگی او بود.

شب با عصبانیت به نزد استادان اِک رفتم.

ریبازار با دیدنم چون روزنامه فهمید از چه چیزی ناراحت هستم.

با تندی به او گفتم: «مگر قرار نبود از او محافظت کنی!».

ریبازار گفت: «بیا چیزی به تو نشان دهم».

به طبقه علی رفتیم.

مادرم در حال انتقال بود. برادرانم و فامیل در اطراف او بودند، اما دو تن دیگر نیز بودند. شمس و ریبازار،



مادرم را به آرامی منتقل کردند و به جای مناسبی بردند.

با دیدن این صحنه آرام‌تر شدم و به سلولم باز گشتم.

چیزی برای گفتن نداشتم.

رنج‌های یک به یک می‌آمدند تا مرا در مسیر خدا پخته‌تر کنند.

برکت باشد

فست زنگار است  
با هم نام  
ما



# داستان غار همایا (بخش چهارم)

سکوت همه را فرا گرفته بود. اوشیش آنها را تنها گذاشت.

آدیشره به سخن آمد: «من تا حدودی طرز استفاده از این گوی‌های نورانی را فرا گرفته‌ام. دوست دارید یادتان بدهم؟». همگی با کمال ذوق گفتند: «بله، چه بهتر!».

آدیشره شروع نمود و گفت: «همگی می‌دانید که این گوی‌ها، مهارت‌های ما هستند و قابلیت ارتقا و قوی شدن را دارند. پس باید سعی کنیم که آنها را ارتقا دهیم. به طور مثال می‌توانیم به وسیله آن، نسیم مقدس را دریافت کنیم و به شکل نور یا ماده یا صدا پخش کنیم.»

اکنون اینجا را نگاه کنید. او گوی نورانی‌اش را روی میز سنگی قرار داد و چشمانش را بست. در اطراف گوی، تشعشعات زیاد نوری شروع به جنبیدن کردند و هر بار بیشتر و بیشتر می‌شدند. به طوری که سالن بزرگ را پوشش می‌داد و سفیدی نور خالصی را پخش می‌نمود که هر آنچه در آنجا بود را غرق در نور کرده بود. این نور تا عمق زیادی در اجسام نفوذ می‌کرد. سپس آدیشره چشمانش را باز کرد و ناگهان همه آن نورها در گوی نورانی فرورفتند.

او گفت: «حال متوجه شدید که چگونه آن نسیم نورانی شده بود؟ تنها کافی بود من توجهم را از همه چیز سلب کنم و اراده را به دست نسیم بسپارم. این نور استفاده فراوانی دارد.»

سوارا گفت: «من می‌توانم آن را به موسیقی تبدیل کنم و عمق صدا، تا کیلومترها را فرامی‌گیرد.»

سپس هر کدام از یاران تجربه‌ای را در این مورد بیان کردند.

هانومن هم به سخن آمد و گفت: «یک روز در سالن معبد، گوی نورانی‌ام را روی میز سنگی گذاشتم، صدایی رعدآسا آمد که صدای انفجار بود و یکباره همه چیز بالا و

و پایین شد. اما من متوجه آن نشدم. چگونه باید بدانم که چه اتفاقی افتاده است؟»

سوارا گفت: «این بیداری مهارت است که از نسیم به گوی وارد

فکر زارک  
ماهانام  
ماهانام





# داستان غار هیمالیا (بخش چهارم)

وارد شده است. باید آن را پیدا کنی و ارتقا بدهی، باید آن را به حرکت در آوری تا متوجه آن گردی.

امورات معبد به خوبی پیش می‌رفتند. آنان دیگر دریافته بودند که وظایف آنان اراده‌ای از جانب نسیم عشق است و تنها عشق جوابگوی انجام آن است و بدون توجه به هیچ چیزی عجین شدن با عشق را به عمل رسانده بودند.

در شبی بهاری، اوشیش پیر همه را در سالن جمع کرد و گفت: «اکنون را به خاطر بسپارید. زمان تغییرات بزرگ فرا رسیده است.»

او ادامه داد: «از زمان حیات بشری، نسیم عشق همواره منتخبین خود را پرورش داده و اراده خود را از طریق آنان متجلی ساخته است. در عصرهای متمادی، متعهدین به نسیم عشق همواره در جهان حضور داشته‌اند و در آینده نیز خواهند بود. اما اکنون زمان ماست و تاریخ آینده، چشم به ما دوخته است که چه میراث نوری را به جای خواهیم گذاشت.»



من تا حدود زیادی، هر چه از نسیم به من رسیده است را با شما شریک شده‌ام. مشکلات فراوانی سر راه ما بوده‌اند، رنج‌های خیانت و بدعهدی را همه چشیده‌ایم، هرچند آنان راه خود را می‌روند، اما درس‌هایی بود برای طی مسیر طولانی راه الهی. ما کاروان راه خداییم، آن نسیم عشق از درگاه او ما را حیات بخشیده است تا فرصت یابیم که دوباره به منزل حقیقی خود بازگردیم و این بازگشت، از ما ردی از نور به جای خواهد گذاشت که برادران و خواهران حقیقی شما در آینده از آن عبور خواهند کرد.

پس به هوش باشید که مسیر ما درون آتشی سوزان است، آتش عشق پروردگار ما. اکنون باید فراتر از هر زمان و قوی‌تر از هر زمان عمل کنیم. سپس او بلند شد و بایک اشاره دریچه‌ای در دیوار سنگی باز نمود که چون آئینه، همه چیز را نشان می‌داد و ادامه داد: «به مردم بیرون بنگرید، همگی غرق در خواسته‌هایشان به این سو و آن سو می‌دوند و در تلاطم زندگی سرگرم هستند. بسیاری نمی‌دانند چرا می‌روند و می‌آیند و چرا اینجا هستند. آنان راز نسیم عشق را نمی‌دانند، اما به همان اندازه که ما از آن بهره‌مند هستیم، آنان نیز بهره‌مند



فراز بزرگ  
ما همنام



# داستان غار هیمالیا (بخش چهارم)

هستند. اما تفاوت ما آگاه بودن به آن است. همگی ما چون خورشیدهایی هستیم که با هم می‌توانیم جهان‌ها را روشن کنیم و این میراثی است که باید به جای بگذاریم. سال‌های زیادی از عمر من نمانده. پس این شما هستید که باید مشعل این راه را روشن نگه دارید، اوشیش بعد از این جملات سکوت نمود.

آنچو که معمولاً سؤالاتی در هر مسئله‌ای در آستین داشت پرسید: «ما در مقابل مردم چه کاری را باید انجام دهیم؟ آیا باید آنان را از راز نسیم آگاه کنیم؟»

اوشیش پاسخ داد: «ما نمی‌توانیم همه را آگاه کنیم یا اثری بر راه و زندگی کسی بگذاریم. اما می‌توانیم یاری دهنده مردم باشیم.»

– یاری دهیم؟ یعنی چطور؟



اوشیش ادامه داد: «یاری رساندن به آنان به این معنا نیست که از نسیم عشق گوئید. بلکه شما باید عملکردی برگزینید که همه به دنبال آن به یک بیداری برسند که گمشده خود را دوباره خود پیدا کنند. امروز، روز نوینی در عملکردهای ماست. مشعل راه را باید پرنورتر کنیم. بروید و مهارت‌هایتان را ارتقا دهید، چون تنها با آن می‌توانید عشقی که دارید به جریان در بیاورید و دریچه‌ای برای وزش نسیم مقدس باشید. پس بدانید که زمان اندک است و راه طولانی. شما با این مردم سردرگم روبه‌رو هستید.»

سپس اوشیش چون همیشه در نوری زرین محو شد و تالار را ترک نمود.

خواهران و برادران نسیم عشق در تالار بودند و به گفته‌های سرورشان فکر می‌کردند.

در این هنگام ناگهان صدایی مهیب طاق آن تالار سنگی را لرزاند. شکافی از سقف تالار در حال گشایش بود. روزه‌های نوری در حال شکل گرفتن بودند و رفته رفته بیشتر و بیشتر شدند و آبشاری از نور زرین به درون تالار سرازیر شد. شگفت‌انگیزترین واقعه‌ای بود که تاکنون آنان دیده بودند. نور همه جا را فرا گرفته بود، صدایی موزون در میان آبشار نور شنیده می‌شد که می‌گفت: «من حیات جاویدانم.»

فرزاد اکبر  
ما همنامه



# داستان غار همایا (بخش چهارم)

اندکی پس از آن، همه چیز محو گردید. سکوتی عمیق همه جا را فرا گرفته بود. اوشیش به تالار برگشت و گفت:

«اکنون می‌دانید که تغییرات عظیمی در راه است. این نور عظیم حیات است. بدون آن هیچ حیاتی در اینجا وجود نخواهد داشت. این بدان خاطر است که آن وجود جاویدان نگاهی به اینجا انداخته است. نگاه او، نشانگر این تغییرات عظیمی است که در حال انجام است. وزش نسیم مقدس کم کم آن تغییرات را به ارمغان می‌آورد. این دگرگونی همه را در بر می‌گیرد، چه برای آنانی که در معبد هستند و چه کسانی که در بیرون از معبد باشند، تغییرات جدیدی رقم خواهد خورد. آن نسیم، طوفان‌هایی را شکل می‌دهد که کیلومترها را در هم خواهد ورزید.»

اوشیش تصمیم گرفته بود که افراد معبد را به میان جمعیت مردم بفرستد تا باشیوه‌های نسیم گونه، بتوانند بیشتر به مسئولیتی که دارند، عمل کنند

نخست او مکان مناسبی را یافت که در میان اجتماع مردم باشد. به معبدیان گفته بود که مقرر است آنجا یک بار همچون معبد گرد هم بیاییم و با هم به گفتگو بپردازیم. گفتمانی در باب «عشقی که نسیم به کائنات دارد». در معبد، همگی تمامی جوانب کار را سنجیده بودند. چون اگر فردی مطلع می‌گشت، امکان آن وجود داشت که آنان را زندانی کنند و یا حتی بکشند.

و این کاری بود که تنها از عهدۀ اوشیش و قدرت او بر می‌آمد. او طرح‌ها را به افراد گفت و قرار بود که آنها در روزهای آتی، وضعیت و شرایطی که اوشیش مطرح کرده بود را آماده کنند. همگی مشغول بودند، نظریات و رأی‌هایی را مطرح می‌کردند و در نهایت بر سر چگونگی آن به توافق رسیدند و چون سربازانی شجاع، شمشیر را از غلاف کشیده بودند که در رکاب نسیم هر کاری را انجام دهند.

چند روز قبل از اینکه همگی در آن مکان جمع گردند،



فکر ز یاد آرک  
ما همنام



# داستان غار همایا (بخش چهارم)

هانومن به مراقبه رفته بود. در اعماق درون، خود را جلوی دربی چوبی دید که همان درب مکانی بود که اوشیش نشان کرده بود.

استادی تنومند و بی‌مو با ردای آبی کم رنگ در را به رویش گشود و با لحنی پر عشق گفت: «پسر من به اینجا خوش آمدی، بیا داخل، همگی اینجا هستند».

هانومن وارد شد، دقیقاً همان مکان بود اما با تغییراتی جزئی. به وسط آن سالن قدم گذاشت. پر از جمعیت بود که با هم در حال گفتگو بودند. استادی دیگر باریشی سفید چون برف و پوششی سفید رنگ آنجا بود و مدام در حال لبخند زدن به افرادی بود که در آنجا حضور داشتند، عشق و شمع نسیم مقدس را با آنان سهیم می‌شد. هانومن در تمام این لحظات، می‌دانست که لطفی از جانب نسیم او را به آنجا برده است. در این هنگام همان استاد ریش سفید هانومن را مخاطب قرار داد و با لبخندی که بر لب داشت گفت: «خوش آمدی».



هانومن با خوشحالی از خوش آمدگویی اش تشکر کرد و همان لحظه آگاهی اش بازگشت.

او متوجه شد که اشک‌هایش جاری شده است و این به خاطر شعفی بود که در دورنش احساس می‌کرد. او بی‌درنگ خود را به اوشیش رساند و شروع کرد به گفتن که سرورم، آیا معلین بزرگ هم از نقشه شما خبر دارند؟

اوشیش پرسید: «یعنی چه؟ منظورت چیست؟»

هانومن آن تجربه را برایش تعریف نمود و گفت: «آنها خبر داشتند که قرار است ما در آنجا گرد هم بیاییم. چون که همه آنجا بودند».

اوشیش لبخندی زد و گفت: «آری، آنها را دیده‌ای. سال‌هاست که آنان یاری‌رسان خودت و دیگران بوده‌اند، اما معدود افرادی آگاه بودند».

برکت باشد

فکر زید اکبر  
ماهی نام  
ماهی



سینہ شہنا  
سالہ از سر بہانا

منہ آسہ خوش مرنا...

کے پر دل حال،...

کہ معشوق مرلا دل و نیارہ استغفار دگر نسبت...

برگین فنہ از کتاب

شہادت نامہ

صفحہ ۲۹

فہرست از کتاب

بہنامہ

## برنامہ بنی

نشریہ **ہامسا ماہنامہ فرزندانِ اک** متعلق بہ بنیاد بنی فرزندانِ اک می باشد۔ این مؤسسہ در کالیفرنیا آمریکا و چند کشور دیگر بہ صورت رسمی ثبت شدہ و دارای مجوز فعالیت می باشد۔ تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندانِ اک اعم از ترجمہ کتاب سخنرانی و کتاب نوشتہ شدہ، مقالات، ست سنگہا و کارگاہہا متعلق بہ اک (بنی) و بنیاد بنی فرزندانِ اک، از جملہ کتابہای نوشتہ شدہ توسط بنیان گذار مؤسسہ و متعلق بہ فرزندانِ اک است۔ بنابراین ہر نوع استفادہ از این آثار بدون ہماہنگی با تیم مدیریت بنیاد بنی، تخلف معنوی محسوب شدہ و پیگیری خواہد شد۔

مطالب این شمارہ نشریہ برگرفتہ شدہ از مقالہہا و ست سنگہای اصلین برتر، مہدیسہا و آراہاتاہای مجموعہ بنیاد بنی، تجارب فرزندان، کتابہای اک، سایت های ویکی پدیا و خبری می باشد۔ این مطالب توسط تیم نشریہ جمع آوری، ویرایش و بہ مقالہ بدل گشتہ است۔

افزون بر آن، مقالہہا و مطالب دیگر بر مبنای تحقیقات و دریافتہای فرزندانِ اک و توسط ایشان تہیہ شدہ است۔ ضمناً بعضی از تصاویر استفادہ شدہ در مقالات توسط فرزندانِ اک طراحی و ترسیم شدہ است۔

در صورتیکہ کہ مایل ہستید تجارب معنوی شما ہم در شمارہہای بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را بہ کاربری روابط عمومی در پیام رسان تلگرام ارسال بفرمایید۔ ضمناً چنانچہ شعر، مقالہ و یا مطلبی مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریہ، توسط شما تہیہ شدہ است و مایل بہ انتشار آن در نشریہ ہستید، می توانید آنہا را بہ ہمین کاربری ارسال فرمایید

ہمچنین می توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق ہمین کاربری یا ایمیل مؤسسہ مطرح بفرمایید و یا برای آشنایی بیشتر با تعالیم بنی (اک)، ما را در وبسایت و صفحات شبکہہای اجتماعی ہمراہی فرمایید۔

وبسایت : [www.Bani-foundation.com](http://www.Bani-foundation.com) .....

روابط عمومی : [T.me/Public\\_Relation](https://t.me/Public_Relation) .....

ایمیل روابط عمومی : [Banifoundation.pr@gmail.com](mailto:Banifoundation.pr@gmail.com) .....

لینک کانالہای مجموعہ : <https://linktr.ee/banifoundation> .....

برکت باشد

